

نداشت و صیت کرد که با داد انجستین هر که بشهر
 اندر آید تاج شاهی بر سر وی نهند و ثقلیض ملک
 با و کنند اتفاقا با داد اول کسی که بشهر درآمد لای
 بود که همه عمر قه اند و حقه در قه برسم و حقه از کان
 دولت و اعیان حضرت فرمان ملک بجای آورد
 و مفتاح قلاع حسن این بدو تسلیم کردند و مدتی
 ملک را اند تا بعضی از امراء دولت کردن از اطا
 او بچند و ملوک عرب از هر دیار بنارخت او برخواستند
 و بقاومت لشکر آراستند فی الجمله سپاه و رعیت
 بهم برآمدند و برخی طرف بلاد از قبضه تصرف او بدست
 در پیش ازینوا فتنه دل نمی بود تا یکی از دشمنان

۵۸

قدیش که در حالت درویشی قرین او بود از سفر با
 آمد و چنان مرتبه دیدش گفت منت خدا را
 غرض جل که کلت از خار و خارت از پای در انداخت
 بلندت یاور کرد و اقبال رهبری تا بدین پای
 رسیدی که ان مع العسر یسه ایت شکوفه گاه
 شکفت و گاه خوشیده درخت وقت برهنه است
 وقت پوشیده که گفت ای یار نعمت کن که نه جفا
 تنیت است انکه تو دیدی عیسم نانی داشتم
 و امروز تویش جهانی شوی اگر دنیا نباشد
 در دست ندیم و اگر باشد بهر ش پایی ندیم
 جانی ازین درون آشوب رتیت که برنج